

ریشه های «بحران هویت» در طیف چپ ایران کجاست؟

"دوران" و درک چپ از آن!

* وقتی دیگران را به «کاهلی فکری» متهم می کنیم،
خود باندازه کافی از «تیزهوشی» بهره داریم!*

* می توان طرفدار سوسیالیسم بود، اما مبلغ
تئوری های «کینز» برای بقای سرمایه داری!*

«انقلابات ملی دمکراتیک»، «انقلابات دمکراتیک خلق»، «راه رشد سرمایه داری»
و...

مباحث و مقولاتی که بنظر نگارنده نیز بحث و تفحص پیرامون آنها بسیار بیش از رد یکجا و ناگهانی آنها برای نیروهای چپ ضرورت دارد. شواهد بسیاری وجود دارد، که نشان می دهد، تا چپ ایران پایه های ایمانی و تئوریک خود را منسجم نسازد، نمی تواند صف مستقل خود را در جنبش های انقلابی برعهده داشته و حتی چند گام جلوتر از نیروهای دیگر تحول خواه جامعه بردارد. از جمله نوسان های سال های اخیر در این سازمان ها و دور افتادن آنها از اوضاع ایران و درک آنچه واقعا در جهان می گذرد، ناشی از همین عدم تدقیق مقولات و مباحث است. با جسارت می توان گفت، همه آنها که خود را ایدئولوژی زدانی شده اعلام می دارند، در واقع آگاه و ناآگاه تن به امواج ایدئولوژی نیروی غالب، یعنی سرمایه داری سپرده اند. این برداشت هرگز برای ایجاد جنگ تبلیغاتی با این سازمان ها عنوان نمی شود، بلکه دلیل آن پذیرش مقولات و برداشت های فلسفی جهان سرمایه داری و تئورسین های این جهان از سوی این سازمان هاست. جهان هرگز بدون ایدئولوژی نبوده است و هیچ جریان سیاسی نیز نه می تواند و نه قادر است خود را فارغ از ایدئولوژی اعلام دارد. همین که یک جریان سیاسی خود را نماینده اقشار و طبقاتی اعلام می دارد، در عمل ایدئولوژی طبقاتی آن اقشار و طبقات و مناسبات تولیدی و معیشتی آنها را در برابر نیروی که در برابر آنها قرار دارد، پذیرفته است. خواه این ایدئولوژی تنظیم و تدوین و درک شده باشد، خواه چنین نشده باشد!

دوران ما

بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، یکی از مقولاتی که از سوی جریانات چپ زیر علامت سوال قرار گرفت، خصالت دوران تاریخی فعلی، که دوران «گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم» است، بود. بدین مفهوم که این جریانات ضربه به اردوگاه سوسیالیسم و درهم پاشی اتحاد شوروی را به مفهوم ذهنی بودن این ارزیابی اعلام کردند! درحالی که اگر اینگونه به روندها نگاه شود، بشریت بدلیل رخ دادهای منفی و شکست های پیاپی و خونین، می بایست همچنان در دوران اولیه بقی میماند! البته جالب است که وابستگی به همین جریانات، که حوادث و رویدادهای یک روند تاریخی را - بدون شناخت دقیق علل آنها - مبنای تحلیل خود قرار داده اند، همچنان نیز خود را طرفدار سوسیالیسم نیز می دانند!

بعنوان نمونه سهراب مشیری در نشریه «کار» (شماره ۱۴۹ و ۱۵۰، دی ماه ۱۳۷۵) و به بهانه طرح برنامه ای که در نشریه «نامه مردم» منتشر شده است، مدعی شده است، که «ابعاد و اهمیت آنچه در این ده سال برجهان و جنبش کمونیستی گذشته است» نادرستی «مضمون اساسی، یعنی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم» را اثبات کرده است. البته وی این خصالت و تعریف از دوران را تعریفی «کهنه شده از دوران» معرفی می کند. ظننا خواننده این ادعای متکی به حوادث، حق دارد بلافاصله بدنبال تعریفی «نو» در برابر این تعریف «کهنه» مقاله و نظرات وی را چند بار زیر و رو کند! کاری که این نگارنده نیز کرد.

ابتدا ببینیم وی به جهان کنونی چگونه می نگرد و چه تعاریف جانیشینی را یافته است. مشیری می نویسد، که با تکیه به این ارزیابی نادرست، یعنی «دوران گذار» و نامیدن آن بعنوان «تضاد عمده دوران»، تضادهای «غیرعمده» فراموش می شود و نسبت به آن بی توجهی می شود. در اثبات همین نظر و در انتقاد به طرح برنامه منتشره در نامه مردم، وی می نویسد: «درجهان بسیارند تضادهایی که به هیچ وجه نمی توان جایگاه آنها را در دورانی که خصالت اصلی آن، گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است، تعیین کرد. نپرداختن به این تضادها، «غیر عمده» دیدن آنها و یا تلاش برای گنجاندن آنها در قالب تنگی که تعریف ما از دوران ایجاب می کند، از کاهلی فکری و عدم شهامت در گام گذاشتن به میدان پژوهش و یافتن پاسخ به پرسش های نو حکایت می کند.» مشیری سپس برای نشان دادن کاهلی فکری دیگران و به اندیشه واداشتن آنها، در اشاره به تفسیر جهان طی چند دهه ای که از انقلاب اکتبر می گذرد، و لایه «اثبات کهنه بودن ارزیابی های قدیمی می پرسد: «سرمایه داری ۱۹۹۹، همان سرمایه داری ۱۹۱۶ است؟»

این اشاره که لایه می خواهد بگوید توده های ما در همان سال ۱۹۱۶ و آستانه انقلاب ۱۳۵۷ باقی مانده اند، توصیه می کند، که برای حل مشکلات فعلی («کاهلی فکری») کنار گذاشته شده و «جستجو برای یافتن پاسخ های بهتر» به مسائل فراروی «سر» آغاز شود. چرا که به زعم وی، شکست «آلترناتیو سوسیالیستی» «سازده نمی دهد» «حل همه مشکلات بشریت را به آینده سوسیالیستی موکول کنیم» و ادامه می دهد «قناعت کردن به گفتن این که راه

بحران هویتی که سازمان های چپ ایران خود را گرفتار آن یافته اند، در ابعاد گوناگون مطرح است. این بحران که ظاهرا بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و یورش ایدئولوژیک و تبلیغاتی سرمایه داری جهان به ایدئولوژی انقلابی نمایان شده است، در عین حال نشان دهنده آنست که شناخت و درک از تئوری انقلابی آنگونه که در گذشته ها ارزیابی می شد، در این سازمان ها از عمق چندانی برخوردار نبوده است! مقولات فلسفی و سیاسی آنقدر که ابزار بحث و جدل های سیاسی و ذهن سازمانی بوده، کلید درک معضلات پیچیده دوران ما، بعنوان دوران گذار بشریت از یک صورتبندی به صورتبندی دیگر و تکامل درک انسان از جامعه، طبیعت و مناسبات اجتماعی نبوده است. حتی نگاهی گذرا به سیر رویدادها نیز همین را می گوید:

* چپ روی به خون آغشته فدائیان خلق ایران، در سال های اوج پیروی از اشکال انقلابی درامریکی لاتین، «ارزیابی های تخیلی (تا حد تشکیل شوراهای عبور به انقلاب سوسیالیستی!) از انقلاب بهمن ماه ۵۷ (انقلابی، که می توانست در عالی ترین شکل خود یک انقلاب ملی و دمکراتیک در یک کشور عقب نگهداشته شده و اسیر باورهای مذهبی باشد) * دوران کوتاه درک منطقی از تحولات ایران و شناخت بیشتر از تئوری و فلسفه علمی- انقلابی (که به همت حزب توده ایران ممکن شد) * انشعاب ها و جدائی ها (با انگیزه پافشاری بر ادامه تخیل پروری) * جدا سری های مهاجرتی، که چپ ناسترین این جریانات، نظیر «علی کشتگر» و دوستانش را به راست ترین موضعگیری ها کشاند * اغتشاش فلسفی و سیاسی بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، که اعلام انصراف مطلق از ایدئولوژی یک سوی آن و قبول مارکسیسم، اما رد لنینیسم از سوی دیگر نمای بیرونی آن بوده و هست * تاثیرپذیری از مبلغان فلسفی و سیاسی سرمایه داری و... همگی بخشی از بحرانی است، که بنام بحران هویت باز شناخته شده و با اسامی و اصطلاحات گوناگون مطرح است!

پیگیری بحث هائی که در نشریه «کار»، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت- جریان دارد، در مجموع خود و بعنوان اکثریت باقی مانده از سازمانی که برای یک دوره خود را پرچمدار انقلاب در ایران قلمداد می کرد، می تواند بیانگر مسائلی باشد که در دیگر سازمان های چپ ایران جریان دارد. تفاوت میان سازمان مذکور و دیگر سازمان ها در این جنبه مثبت است، که نقطه نظرات در ارگان مرکزی این سازمان انتشار می یابد و گفتگو هائی، که بصورت چند جانبه در این سازمان جریان دارد، علنا منتشر شده و همه اعضای سازمان در جریان آن قرار می گیرند. نمی توان این جنبه مثبت را در مقایسه با دیگر سازمان های چپ ایران، که تلاش دارند تفاوت دیدگاه ها به نشریاتشان راه نیابد، ندیده گرفت، البته بدان شرط که ادامه این بحث ها به وحدت نظری- ایدئولوژیک- سیاسی در سازمان مذکور انجامیده و تحرک آنها در برابر رویدادهای ایران موجب شود.

از جمله بحث هائی که بویژه پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در سازمان های چپ ایران جریان داشته و به نوعی زیر علامت سوال قرار دارد، مقولات و ارزیابی هائی است که برای یک دوران نسبتا طولانی پایه های پیش سیاسی- تئوریک آنها را تشکیل می داده است. «هژمونی پرولتاریا»، «هژمونی جهانی طبقه کارگر»، «تضاد اصلی جهان»، «گذار»، «دوران»

نکرده اند، درحالیکه بیشترین نرمش ممکن را برای بسیج وسیع ترین نیروها، به منظور مقابله با همین سرمایه داری بخرج داده اند. اسناد و مذاکرات دوکنگره اخیر دو حزب کمونیست فرانسه و ایتالیا، که در راه توده شماره ۵۶ منتشر شد، گویای همین واقعیت است. اگر از سخنان و توصیه های امثال مبشری ها، فرار از دامن سرمایه داری به دامن دیگر سرمایه داری استنباط می شود، از نرمش ها و تاکتیک های احزاب کمونیست یاد شده در بالا و مشی و سیاست کنونی حاکم بر کشور و حزب کمونیست کوبا چنین استنباطی نمی شود. اگر در اولی تسلیم پذیری توصیه می شود، در دومی مقاومت و استحکام سنگرها، متکی به تضادهای غیرعمده برای حل تضاد عمده استنباط می شود. تفاوت اینجاست و نه جای دیگری!

همین تسلیم پذیری و توصیه به فرار به دامان کینز، بعنوان مدل دل پذیرتری از سرمایه داری نیست، که پس از درهم پاشی اردوگاه سوسیالیسم به دوستان فدائی اجازه داد تا اصطلاح «امپریالیسم خیرخواه» را بعنوان یک تئوری جدید بپذیرند؟ همین بینش و «تیزهوشی» نیست، که به امثال مبشری ها اجازه نمی دهد سرمایه داری لجام گسیخته و وابسته به بازار جهانی امپریالیسم را، که درحال رسیدن به قدرت مطلق در جمهوری اسلامی است، دیده و در برابر آن، مانند برخی ها که متهم به «کاهلی فکری» هستند، سینه سپر کند؟

البته نگارنده نیز مانند بسیاری از خوانندگان نشریه «کار» براین یقین هستم که در سازمان فدائیان همه بدین گونه که آقای مبشری می اندیشد، نمی اندیشند؛ که اگر چنین بود، دیگر به اینهمه تلاش برای جلوگیری از تسلط مطلق تفکراتی از نوع تفکرات مبشری نبود. مثلا در همان شماره های نشریه «کار»، که نظرات مبشری انعکاس یافته، یعنی شماره ۱۴۹ و ۱۵۰، مقاله و نظرات «مرتضی محیط» هم، با عنوان «آنانومی قدرت» منتشر شده است، که باید امیدوار بود، وی نیز از سوی مبشری به کاهلی فکری متهم نشده و مبشری نگاهی هم به نظرات وی بیان نازد. وقتی از بحث ها و فضای باز کنونی در نشریه «کار» و اصولا سازمان اکثریت دفاع می شود، متکی به همین نوع انتشار دیدگاه ها و تبادل نظرات است. روش و شیوه ای که به همگان اجازه می دهد بدانند در سازمان مذکور چه کسی نسبت به مجموعه مسائل جامعه و جهان چگونه می اندیشد و اصولا چه تعداد اهل فکر و نظر در این سازمان وجود دارند! این همان کمبود بسیار اساسی است، که اکنون «نامه مردم» به حزب توده ایران تحمیل کرده است و باید کوشید تا بدان خانه بخشید!

درباره بحران سرمایه داری، لجام گسیختگی کنونی آن، خطراتی که جهان را این لجام گسیختگی تهدید می کند و پیش و پیش از همه، آگاهی از عمق این بحران و این خطرات، بنظر می رسد بهترین توصیه به امثال مبشری ها، مطالعه پیگیرتر و دقیق تر مطالبی است، که نه تنها از سوی نشریات وابسته به احزاب کمونیست جهان، بلکه حتی در نشریاتی نظیر «گوموند دیپلوماتیک» چاپ فرانسه منتشر می شود، باید برخلاف امثال مبشری، این لجام گسیختگی را با نام شناخته شده خود آن مطرح ساخت، تا جبهه ای که در برابر آن دزراسر جهان درحال شکل گیری است، دقیق تر شناخته شده و موضع همه نیروهای مترقی و مدعی طرفداری از سوسیالیسم و مقابله با این لجام گسیختگی در برابر آن روشن تر شود.

این لجام گسیختگی، که هنوز مواضع امثال مبشری ها در سازمان اکثریت پیرامون آن بدقت مشخص نیست و به همین دلیل جای شک و شبهه پیرامون درک وی از اوضاع کنونی جهان باقی است، در کشورهای بزرگ سرمایه داری («لیبرالیسم اقتصادی») و در کشورهای جهان سوم («تعدیل اقتصادی») و یا («تعدیل ساختاری») است. مقابله با این یورش، که تضاد اصلی و عمده روز دوران ما را تشکیل می دهد، و بیان شکلی از اشکال تظاهر تضاد بین کار و سرمایه است، در دستور فعالیت روزمره اکثریت قریب به اتفاق احزاب چپ، مترقی، انقلابی و کمونیست جهان است و هر روز بیش از روز پیش در دستور قرار می گیرد. راسیسم، بنیادگرایی، نوفاشیسم و... اشکالی است، که این یورش به خود گرفته و در جنگ های منطقیه ای و داخلی، گسترش مافیایی جهانی، خشونت های نژادی و... تظاهر می کند. همه این اشکال تابعی است از آن تضاد عمده دوران، یعنی عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم.

با مبشری می توان کاملاً موافق بود، که اصلاً نباید حل این تضادهای ناشی از بحران سرمایه داری را به فردای سوسیالیستی جهان موکول کرد. از همین لحظه و روز باید به مقابله با این تضادهای فرعی، اما تابع تضاد اصلی کار و سرمایه بیا خاست و برای حل آنها کوشید. اما این کوشش نه در پذیرش سرمایه داری کینزی و توصیه به سرمایه داری برای عاقلاته تر عمل کردن و طولانی کردن عمر خود (نظراتی که کینز دارد)، بلکه برای جلوگیری از کشاننده شدن جهان به لبه پرتگاه های مخوف از جانب این سرمایه داری، به عقب راندن آن و جلوگیری از غلبه آن بر بحران همه جانبه اش به قیمت نابودی بخشی از جهان است! این امر مهم نه از طریق توصیه به سرمایه داری برای تعقل

غلبه بر بحران های سرمایه داری، نابودی سرمایه داری است، بر خرد بشر نمی افزاید. مهم این است که آیا ما قادریم بجای آن که حل همه مشکلات بشریت را به آینده سوسیالیستی موکول کنیم، در جستجوی یافتن پاسخ های بهتر به مسائلی که فرا روی بشریت قرار دارند، شرکت کنیم یا نه؟» مبشری پیش از اینکه پاسخ دیگران را بشنود، با یک سوال دیگر به خویش پاسخ می دهد: «مهم این است که آیا ما حاضریم از مدل های کینزی در برابر سرمایه داری لجام گسیخته دفاع کنیم؟...»

بنابراین نظرات انتشار یافته، باید به تضادهای غیر عمده توجه داشت، حل همه مشکلات را به آینده سوسیالیستی موکول نکرد، به شعار نابودی سرمایه داری برای خاتمه دادن به بحران آن قناعت نکرد و بجای همه اینها، برای لجام زدن به سرمایه داری لجام گسیخته از مدل های کینزی استفاده کرد. این، همه آن «تیزهوشی» است، که در برابر آن «کاهلی فکری» طرح می شود!

آنچه اما سهراب مبشری با این تیزهوشی ها به اثبات می رساند؛ بطور ساده آنستکه او تفاوت میان مقوله «خصلت دوران»، یعنی محتوا و مضمون آن را با «اشکال بروز تضاد» درک نکرده است.

در مورد دوران فعلی او تضاد ناشی از رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی را در سرمایه داری و اشکال بروز تضاد های ناشی از آن، از جمله در صحنه نبرد طبقاتی در جهان - تضاد بین دو سیستم در دوران «جنگ سرد» - را از یکدیگر تمیز نمی دهد.

هر خواننده ای حق دارد از ایشان سوال کند، که شما کجا خوانده و یا شنیده اید، که تضادهای غیر عمده را باید فراموش کرد؟ اتفاقاً همین برنامه های مرحله ای برای گذار، که سازمان شما نیز هنوز روی موافق با آن دارد، اتخاذ شعارهای تاکتیکی برای عبور از موانع، سیاست های مرحله ای و... تماماً با توجه به تضادهای مرحله ای و در جهت خصلت دوران اتخاذ، تدوین و اعمال می شود برای دسترسی به هدف استراتژیک. شعارها، تاکتیک ها، سیاست ها و... بر همین اساس پیوسته و با توجه به شرایط متغیر بوده اند. این امری ویژه برای توده ای ها نیست؛ تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی دهه های گذشته، حتی همین سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم را مرور کنید، تا ببینید، احزاب دیگری هم که لابد به زعم نویسنده هنوز هوشیاری لازم را کسب نکرده و در کاهلی فکری مانده اند، در برنامه ها، شعارها، سیاست ها و... خود چقدر نرمش، عقب نشینی، پیشروی و... داشته اند. به سیاست های نوین در کوبا، مشی نوین حزب کمونیست فرانسه و تاثیر جنبش کارگری بر آن، بنیاست های نوین حزب کمونیست ایتالیا در حمایت از دولت کنونی و بنظر جلوگیری از به قدرت رسیدن شبه فاشیست ها و... نگاهی دوباره بیان نازد. همه این تلاش ها برای حل تضادهای مرحله ای و بقول شما «غیر عمده» برای حل آن «تضاد عمده»، یعنی «تضاد کار و سرمایه» صورت گرفته می گیرد. این امر تا زگی ندارد و متکی به شرایط جهانی و رشد جنبش انقلابی، همراه با شکست و پیروزی ها و نوسانات قابل درنگ، پیوسته پیگیری شده است. اتفاقاً مارکسیسم و آن ایدئولوژی که شما آنرا رد کرده اید، یعنی همین! مگر هنگام رشد فاشیسم در اروپا، تضاد عمده دوران تضاد «کار» با «فاشیسم» بود؟ خیر! اما در آن مقطع فاشیسم بعنوان شکلی از اشکال یورش سرمایه داری، به سدی در برابر جنبش انقلابی تبدیل شد، که تمام توان و نیرو در آن مرحله باید برای مقابله با آن بسیج می شد.

از نویسنده باید پرسید: چرا برای مقابله با سرمایه داری لجام گسیخته باید بدنبال راه های کینزی سرمایه داری رفت و نه راههایی متکی به جنبش مردم؟ راه هائی، که می تواند از بحران سرمایه داری نه تنها برای به عقب راندن آن، بلکه برای رشد آگاهی مردم جهت حل تضادهای مرحله ای و بقول شما «غیر عمده» برای حل آن تضاد کار و سرمایه استفاده کرد! راه حلی که مبشری طرح می کند، سخنی است از سر خیرخواهی، که می تواند از دهان طرفداران سرمایه داری، که نگران تشدید بحران و خارج شدن کنترل اوضاع از دستشان است، بیرون بیاید. این سخنان هم اکنون نیز در مطبوعات وابسته به جناح های عاقبت اندیش تر سرمایه داری مطرح می شود. در کلوب رم هم نظریه پردازان سرمایه داری همین توصیه ها را می کنند. شما که طرفدار سوسیالیسم هستید چرا؟

اگر منظور مبشری این باشد، که باید بهر طریق در برابر یورش سرمایه داری لجام گسیخته بسیج شد و سد راه آن شد، تصور نمی کنم هیچ توده ای با آن مخالف باشد. چهار سال تمام است، که در همین نشریه «راه توده» بی وقفه از این خطر و اینکه سرمایه داری لجام گسیخته جهان را می خواهد تا مرز بزرگترین حادثه جونی ها و به قیمت جان میلیون ها انسان هدایت کند یاد شده است. در ایتالیا و فرانسه برای مقابله با الیگارش مالی جهانی و بقول مبشری سرمایه داری لجام گسیخته، نیروهای ترقی خواه به دامن سرمایه داری کینزی فرار

که بازهم تکرار و تکرار خواهد شد، همگی فصولی از داستان تاریخی و تاریخ ساز عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم است؛ همانگونه که تاریخ بشری فصول دوران عبور از فئودالیسم به سرمایه داری را در سینه خود ثبت کرده است. اگر ظهور ناپلئون، بازگشت گزای سلطنت «بوریان» به فرانسه و... را بتوان به معنای شکست سرمایه داری و پورژوازی برای غلبه بر فئودالیسم ارزیابی و تحلیل کرد، شکست ها و ضربات اخیر به سوسیالیسم را هم می توان تثبیت و حقانیت سرمایه داری برای بقا، آن ارزیابی و معرفی کرد!

مبشری چنان با ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم روبرو می شود، که گویی تضاد دوران ما، نه تضاد بین کار و سرمایه، بلکه تضاد بین دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه داری است (و یا بوده است) و اکنون هم با شکست اتحاد شوروی این دوران خصلت خود را از دست داده است و ما نباید بدنبال تعریف دیگری از دوران باشیم! این همان نوسان اندیشه و نظری نیست که در ابتدای مطلب نیز، در ارتباط با عمق درک چپ ایران از بینش انقلابی دوران بدان اشاره شد؟ این اندیشه پردازی های مکانیکی، یعنی تیزهوشی؟

محتوای دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، یعنی رشد نیروهای مولده، تشدید تضاد کار و سرمایه (که نمی رود به تضاد بشریت و طبیعت با سرمایه داری فرا روید) و رسیدن به مرحله حل تضاد و پشت سر گذاشتن این شیوه تولید. جنگ سرد که مبشری آنرا تضاد دو اردوگاه معرفی می کند، یکی از اشکال و نمای بیرونی تضاد بین کار و سرمایه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم است، که ما آنرا تضاد سرمایه و کار می شناسیم. براساس استدلال مبشری پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم باید جنگ سرد خاتمه یافته و اردوگشی و بلوک بندی نظامی خاتمه یابد. آیا جهان کنونی اینچنین است؟ جنگ سرد ادامه ندارد؟ ناتو در حال گسترش نیست؟ پایگاه های نظامی افزون نشده است؟ خطر نابودی اتمی بخشی از جهان را تهدید نمی کند؟ اگر پاسخ همه این سئوالات مثبت است، که بنظر نگارنده هست، آنوقت نباید از امثال مبشری ما خواست، تا از رویا پروری دست برداشته و سرشان را از پنجره بیرون آورده و نگاهی دوباره به جهان امروز بیاندازند و فکری به حال فردای این جهان کنند؟

روسیه دمکراسی نمی خواهد!

ژنرال «لید» که از او بعنوان ناپلئون روسیه نام می برند، با تشدید بیماری پلستین و تلاش مجلس روسیه جهت برکناری او از قدرت، بر فعالیت های سیاسی خارج از کشور خود افزوده است. او با سفر به فرانسه، آلمان و برخی از دیگر کشورهای بزرگ اروپائی سعی در تشریح نظرات خود برای سران این کشورها و جلب موافقت آنها برای نشستن بر کرسی ریاست جمهوری است. «لید» در جریان همین سفرها، مصاحبه ای با نشریه «آکسپرس» چاپ فرانسه انجام داد. او در این مصاحبه مشروح دو نقطه نظر عمده خویش را با صراحت مطرح ساخت. نقطه نظرانی که غرب برای حمایت از لید می تواند بدانها استناد کند!

او درباره بحران کنونی در کشور و آینده آن گفت: «روسیه اکنون وضعیتی مشابه وضعیت روسیه، در آستانه انقلاب اکتبر را دارد». این اظهار نظر صریح، که از واقعیت نیز می تواند بهره برده باشد، یعنی نفوذ بی وقته کمونیست ها در روسیه و گسترش پایگاه مردمی آنها، که در صورت ادامه وضع کنونی، می تواند به تحولاتی اساسی در این کشور بیانجامد. تحولاتی متکی به حمایت مردم. لید در همین اظهار نظر غرب را متوجه خطری که منافع آنرا در روسیه تهدید می کند کرد. او در همین رابطه و در پاسخ به سئوالی که پیرامون دمکراسی در روسیه از وی شده بود گفت: «روند دمکراسی در روسیه دهها سال طول می کشد؛ آنچه که امروز روسیه به آن نیازمند است، یک دولت قدرتمند است، نه دمکراسی»

لید در ادامه این گفته خود، که آشکارا مقابله با تحولاتی شبیه تحولات اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه می باشد، و غرب نیز منظور او را بخوبی درک می کند، برای انحراف افکار عمومی مردم روسیه و جلب حمایت آن ها گفت: «آنچه در روسیه انجام شده، خصوصی سازی نیست، تجمع همه ثروت در دست مافیاست. باید با این مافیاست مقابله کرد.» این درحالی است که خود او متکی به همین مافیاست در انتخابات اخیر ریاست جمهوری سئومین رای را آورد و برای آینده سیاسی خویش نیز، مانند پلستین به همین مافیاست متکی است، چرا که در غیر اینصورت باید دست همکاری را به سوی بزرگترین اهلوسیسون کشور، یعنی کمونیست ها، نیروهای واقعا ملی و مترقی روسیه دراز می کرد!

بیشتر، بلکه از راه بسیج مردم و مقابله با آن ممکن است. تفاوت دیدگاه با امثال مبشری ها در اینجاست!

همین تفاوت به او اجازه نمی دهد، تا بجای توصیه به سرمایه داری کینزی، نگاهی به جامعه امروز ایران، ضرورت های اقتصادی آن برای حفظ استقلال کشور، انداخته و در کارزار دفاع از بخش دولتی اقتصاد، درکنار جنبش چپ ایران قرار گیرد. همین تفاوت موجب می شود، تا امثال او به پورش سرمایه داری تجاری وابسته به بخش دولتی اقتصاد و خصوصی سازی لجام گسیخته در جمهوری اسلامی بهای لازم را ندهد. آن تیزهوشی که چنین دورنگری را به مثال مبشری ها داده، عملا بخشی از چپ غیر مذهبی ایران را از جنبش عمومی توده های مردم جدا ساخته و پایگاه واقعی آنها را تضعیف کرده است. اگر این ضعف جبران شود و چپ غیر مذهبی ایران، امروز یکپارچه در مقابل سرمایه داری تجاری ایران بایستد و از خواست های اقتصادی مردم همان اندازه به دفاع برخیزد که از خواست های سیاسی مردم ایران دفاع می کند، آنوقت دیگر برای حضور در تحولات ایران، برای تاثیر گذاری بر روند رویدادها، در اختیار داشتن ابتکار عمل و متکی شدن به پایگاه واقعی خود، نیاز به برخی سیاست بازی ها و پنهان شدن در پشت برخی نظریه پردازی ها نیست؛ این نوع نظرات پیش و بیش از آنکه دلی را در جبهه راست به نرمش درآورده و یا حتی تعقلی را در آن جبهه موجب شود، به پایگاه چپ در جامعه لطمه زده و در صورت ادامه آن، بازهم خواهد زد. سرمایه داری و کارگزاران داخلی و خارجی اش، تسلیم این نوع نظریه پردازی ها نشده و نخواهند شد، عقب راندن آنها تنها با اتکا به مردم ممکن است. آیا نظراتی از آنگونه که مبشری ها تبلیغ می کنند چنین بسیجی را در پی می آورد؟ نگارنده با صراحت و قاطعیت معتقد خیر!

نگاهی دوباره به جهان بیاندازیم

دوباره سرمایه داری ۱۹۱۶ و سرمایه داری ۱۹۹۶، که مبشری در مقاله خود از آن یاد می کند، تنها می توان به ایشان متذکر شد، که لنین در اثر خود پیرامون «اولیگارش مالی امپریالیستی» اتفاقا همان جهان سرمایه داری و سرمایه داری به پایان خط رسیده ای را توصیف می کند که برای هرچه بیشتر متمرکز شدن و برای بقای خود از هیچ شیوه و روشی رویگردان نیست. حتی آنچه که در مطبوعاتی نظیر «گوموند دیپلماتیک»، در دوران اخیر و بیم زده از اوج گیری جنبش کارگری فرانسه انتشار می یابد، تائیدی است بر آن پیش بینی های لنین. اینکه او کامپیوتر را ندیده بود و یا کشف فضائی را حدس زده بود و یا زنده بود، اساس آن تفکر و تحلیل نیست و نمی توانست باشد.

مسئله برسر تحلیل و پیش بینی رشد سرمایه داری در عالی ترین سطح آن بوده است، که بر پایه شناخت ماتریالیستی تاریخ و کشف قانونمندی عمومی رشد این صورتبندی اقتصادی-اجتماعی ممکن بوده است. قانون عمومی رشد سرمایه داری انباشت سرمایه، تمرکز تولید و قدرت سیاسی ناشی از آن و در نهایت حاکمیت مطلق «اولیگارش مالی» را باعث می شود. اگر کشف مارکس این قانون عمومی رشد سرمایه داری است، نوآوری لنین و از این طریق تکامل مارکسیسم - و درضمن اثبات قابلیت تکامل آن - پیش گویی لنین درباره نقش و جای «سرمایه مالی» در روند تکاملی سرمایه داری در مرحله امپریالیستی آن است.

بنابراین چگونه می توان کسی را که ۷ دهه پیش توانست امروز جهان سرمایه داری را پیش بینی کند، «کاهل فکری» توصیف کرد و آن را که متکی به حوادث امروز جهان و با برشماری شواهد و دلائل جاری، پایه های آن تئوری را منطبق با واقعیت تشخیص داده و تبلیغ می کند، کاهل تر از اولی؟

در باره دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، که ظاهرا همه ما فرزندان این دوران به شمار می رویم، برخلاف مبشری ما نه می توانیم و حق داریم متکی به حوادث و رویدادها احکام تاریخی صادر کنیم. خصلت دوران ما، بعنوان دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، کوچکترین ارتباطی به پیروزی و یا شکست انقلاب اکتبر ندارد. همانطور که شکست های خونین قیام های بردگان و پیروزی های بیرمناشته برده داران، بعنوان حوادث یک دوران عبور از یک صورتبندی به صورتبندی دیگر ارتباطی با اصل دوران نداشت؛ پذیرش استدلال های مبشری بدان می ماند که مثلا اگر ما برده بودیم و در دوران برده داری زندگی می کردیم، شکست قیام «اسپارتاکوس» را غلط بودن دوران و یا ناممکن بودن گذار از دوران و یا آنرا ارزیابی غلط از دوران عبور از برده داری به فئودالیسم ارزیابی می کردیم! دهها قیام بزرگ و تاریخی بردگان در دوران عبور از برده داری در تاریخ ثبت است، همه این مجموعه درکنار هم عبور از برده داری به فئودالیسم را ممکن ساختند. به انقلاب اکتبر، ضربات وارده به سوسیالیسم در سال های اخیر، اشتباهات، پیروزی ها، مقاومت ها، شکست ها و... همه و همه